

## افراط، تفریط، اعتدال در نگارش فارسی

### دکتر غلامحسین یوسفی

توانایی و گسترش زبان فارسی و آمادگی آن در برابر نیازهای روزافزون جامعه بی‌گمان مورد علاقه همه ایرانیان با فرهنگ است. زبان فارسی رشته پیوستگی ما با همه افراد و نیز با فرهنگ دیرین و تاریخ ما در قرون اسلامی است و اهمیت آن را نمی‌توان نادیده گرفت و یا از آن غافل شد. به علاوه کسب و جذب تمدن و دانشها و معارف جدید و آن را در دسترس همگان قرار دادن جز به وسیله این زبان و توانا شدن آن انجام‌پذیر نیست. از این رو هر قدر درباره زبان فارسی از نظر گاههای مختلف و با توجه به مسائل گوناگون، که با آنها روبروست گفتگو شود، بجاست. آنچه در این جا به قلم می‌آید موضوعی است در خور توجه که همه با آن سر و کار داریم.

به یک تعبیر ساده شاید بتوان گفت زبان، در درجه اول، مجموعه‌ای از کلمات و ترکیبات (نشانه‌ها) است که بر پایه قواعدی رایج و مأنوس، در جمله‌ها، برای رساندن معانی موردنظر گوینده یا نویسنده به کار می‌رود. وقتی هدف رساندن معانی و مفاهیم منظور است این نشانه‌ها و طرز ترکیب آنها و بافت جمله‌ها باید طوری باشد که شنوندگان و خوانندگان بی‌هیچ دشواری به مقصود پی برند و هر مانعی در این راه پدید آید برخلاف نظر اصلی است. بدیهی است به هر نسبت معانی و مفاهیم دقیق‌تر و عالی‌تر و یا هنری باشد زبانی غنی‌تر و تواناتر می‌طلبد و از حد زبان عادی فراتر. اکنون این جنبه از زبان مورد بحث نیست.

تردید نیست هر قدر مردم، بخصوص اهل قلم، با آثار ارجمند زبان فارسی از شعر و نثر و قدیم و اخیر آشناتر باشند و با اندوخته‌های واژگان زبان انس پیدا کنند در ادای معانی گوناگون تواناتر خواهند بود. اما اگر این آشنایی و آگاهی بصورت غرق شدن در آثار گذشته درآید چندان که زبان و طرز بیان پیشینیان بر ذوق و نوشته آنان حکومت کند چند نتیجه نامطلوب حاصل خواهد شد: اکتفا کردن به واژه‌ها و ترکیبات کهنه و فراموش شده، دور ماندن از زبان زنده و پوینده جامعه، طرد کردن هر چه جز به اسلوب قدما نوشته شود.

حاصل این روش آن که کم کم انشای این اشخاص برخلاف آن که می‌پندارند سنت و شیوه دیرین را حفظ کرده‌اند سبب قطع رابطه مردم با آثار ادبی گذشته می‌شود زیرا نمایندگان این مکتب - که از فضل و ادب نیز بهره‌ورند - طوری چیز می‌نویسند که خوانندگان منظورشان را نمی‌فهمند و حتی دل زده می‌شوند. در نوشته‌های

بعضی از این گروه کلمات و ترکیبات و عباراتی از این قبیل دیده‌ام: «مسمار، تراجع، تتلمذ، خلیع العذار، فرادی، خریجین، عجالت را، تاسف را، مقالت، فلان کتاب چند سال در نوبت نگارنده بود...».

یکی از دانشوران متأثر از این سلیقه سالها پیش که در حضور جمعی کثیر از دانشجویان سخنرانی می‌کرد «محصلین مدرسه، طلاب علوم، متعلم، وزارت معارف، انجمن خطابه» به کار می‌برد تا «دانشجویان، وزارت فرهنگ، انجمن سخنرانی» نگفته باشد و حال آن که منظور عمده وی در سخنرانی رعایت اصول و اختیار شیوه‌ای علمی در وضع لغات موردنیاز و فارسی‌نویسی بود. برخی از این فضلا از به کار بردن کلماتی نظیر: «مچاله، چروک، خیس، ذله، نفس، به شماره افتادن، پوشالی، بنجل، سرخوردگی، سر ناترس» و امثال آن پرهیز می‌کنند اما نمی‌گویند بجای آن چه می‌شود گفت و نوشت که مردم به آسانی بفهمند. لابد «چین بر جبین افکندن و پرخاش کردن» را بر «اخم کردن و تشر زدن» در نثر ساده داستانی یا محاوره ترجیح می‌دهند یا مثلاً «قدیمی و صمیمی» را - مانند خانه قدیمی و دوست صمیمی - که در عربی نیامده است نمی‌پسندند و بجای آنها «قدیم و صمیم» را پیشنهاد می‌کنند، حتی فراتر رفته گاهی رعایت قواعد زبان عربی را در مورد کلمات عربی رایج در فارسی نیز یادآور می‌شوند. نمونه‌هایی از این گونه کاربردها را در انشا و گفتار برخی ادیبان می‌توان دید.

انس با زبان و ادبیات گذشته - که از جهات گوناگون سودمندست - گاه در عرف بعضی از ایشان به حد تقلید و تسلیم رسیده، چند قرن تحول و زندگی زبان را زیاد می‌برند. تأکید یکی از پژوهندگان معاصر در نوشته‌های خود که مثلاً یاء استمراری و شرطی را در آخر صیغه فعلها باید به کار برد نمونه‌یی دیگر از همین بازگشت ارادی و تحمیلی به گذشته بود.

به این ترتیب بهره‌گیری از زبان و ادبیات فصیح پیشین به جای آن که گره‌گشا باشد بر اثر تفریط طرفداران این سلیقه به حالتی می‌رسد که اخیراً نویسنده مقاله‌یی از «نظرگاه سنتی و ادب زده» سخن گفته بود، نظیر «آسیب زده، گرمازده، پری زده» و امثال آن! این گونه انشاها گاه به پاسخ آن شرق‌شناسی می‌ماند که وقتی کسی از او به فارسی پرسید: «حال شما چه طورست؟»، در گفتگوهای عادی جواب داد: «مَنْت خدای را عزّ و جلّ» و به خیال خود پاسخی بجا داده بود.

این طرز کهنه‌گرایی در انشاء فقط در مفردات و ترکیبات برخی نوشته‌ها دیده نمی‌شود بلکه گاه در ساختمان جمله‌ها نیز بروز می‌کند، از قبیل: به کار بردن کلمه‌ها و جمله‌های مترادف، حشوهای بی‌مورد، جمله‌های طولانی و در هم پیچیده مانند برخی نثرهای متکلف قدیم و غیره.

در برابر دسته نخستین، بسیاری از معاصران، بخصوص نسل جوان، در نوشته‌های خود به زبان گفتار و حتی آنچه به صورت زبان شکسته است گرایش دارند و جز آن را نمی‌پسندند و چون آثار ادبی فارسی را کمتر می‌خوانند و یا نمی‌خوانند هر چه در واژگان محاوره یا زبان روزنامه‌ها نباشد به نظر آنان دور از ذهن می‌نماید. بعضی از اینان به استناد استنباط نادرست از برخی شنیده‌های خویش به آرائی توسل می‌جویند از این گونه که زبان چون رودی است پویا و زنده و در حال حرکت و دگرگونی است و هر چه در آن در جریان است جزء همان رودست و باید باشد. به این ترتیب هر نوع کوششی را برای پالایش و پاکیزه داشتن آب رودخانه از فضولات نابجا و عبث می‌دانند؛ و حال آن که هیچ نظریه معتبری طبعاً بی‌بند و باری و ناآگاهی از فطرت و طبیعت زبان را تأیید نمی‌کند.

افراط این گروه موجب می‌شود که زبان فارسی در نوشته‌های آنان اندک مایه و کم توان و کوتاه پرواز است و از ادای بسیاری معانی و مفاهیم عاجز می‌نماید و چیزهایی از این گونه می‌گویند و می‌نویسند: «هر از گاه، با این وجود، دادن اخذ رأی، عملیاتها (جراح جوانی در بیمارستان این عملیاتها را می‌کرد)، اشخاصات، خودکفا، استیفا دادن»، یا جمله‌هایی نظیر: «این موضوع که طرف هر قدر کوشش می‌کند که در این کار موفق شود نتیجه‌ی نخواهد گرفت را به اطلاع دوستان رسانید؛ می‌رود که از مرض حصبه رنج ببرد؛ کنار پنجره ایستاده بودیم و به گفتگو نشستیم». دوستی نیز قسمتی از روزنامه‌ی را به من نشان داد شامل جمله‌ی در بیست و یک سطر و با یک فعل!

بعضی از اشخاص این کاربردها را بجا می‌دانند و آن کسی را که این نوع کلمات و عبارات را نپسندد بی‌خبر از پوییش و دگرگونی زبان زنده امروز می‌انگارند و حال آن که انصاف آن است که زبان توده مردم در اصل سالم و روان و زلال و طبیعی است و حتی از بسیاری از این گونه ناهنجاریها عاری است و اگر نظایر آنها در بیان مردم دیده شود تحت تأثیر نوشته‌ها و گفتار بسیاری از درس خواندگان ناآگاه از فطرت زبان است.

از طرف دیگر دیده‌ام سر و کار نداشتن این گونه نویسندگان و مترجمان با آثار ادبی و فرهنگی یا تعصب و تقید به نوآوری موجب شده است که مثلاً وقتی با اصطلاحاتی نظیر pun، quotation، amibiguity،

rationalisme، association des idées، redondance، cacophony، euphony، deduction، induction، utilitarisme، روبرو شده اند بجای ترجمه آنها به اصطلاحات مانوس و رسای «ابهام، تضمین، جناس، حسن تألیف حروف، تنافر حروف، حشو، تداعی معانی، اصالت عقل - خردگرایی، اصالت فایده - سودگرایی، استقراء، قیاس» معادلهای زیر را به کار برده‌اند: «پیچیدگی، گنجاندن در سخن، شباهت حروف، زیبایی همخوانی، رمیدگی صداها، آگندگی، همیاری اندیشه‌ها، خردباوری، سودباوری، دریافت تدریجی، دریافت کلی».

چند سال پیش مترجمی در برابر واژه abstraction کلمه «جداسازی» را به کار برده بود. وقتی به ایشان گفتم که این واژه را به «انتزاع، تجرید، تنزیه» می‌توان ترجمه کرد اما چون در این جا مربوط به ذات خداست بهترست «تنزیه» به کار رود باز از همان «جداسازی» جدا نمی‌شد و بار معنی کلمه و اقتضای حال و تناسب آن را احساس نمی‌کرد. دیگری بر ترجمه داستانی ایراد گرفته بود که چرا کلمات «مع هذا، عن قریب، محققاً، تحت الشعاع» و امثال آن که در زبان گفتار نیست در کتاب آمده؛ غافل از آن که هنوز این گونه کلمات در زبان مردم وجود دارد، بعلاوه به کار بردن آنها از طرف یکی از اشخاص داستان که نسبتاً به لفظ قلم سخن می‌گفت متناسب هم بود.

پرهیز از هر نوع طرز تعبیر قدیم به مفردات و ترکیبات محدود نمی‌ماند و به بافت جمله نیز می‌کشد چنان که منتقدی محترم و دانشمند، نه از افراط گرایان، بر دو مصراع فصیح از شعر «زمستان» مهدی اخوان (م. امید) انگشت نهاده بود که چرا گفته است: «سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت»، «نگه جز پیش پا را دید نتواند» و نگفته است «نمی‌خواهند پاسخ بگویند» و «نمی‌تواند ببیند» و حال آن که هر دو ترکیب استوار و فصیح و همه کس فهم است، بخصوص با تأکیدی که در همان جمله‌ها محسوس است و کاملاً بجاست و ناشی از طرز ترکیب آنهاست.

یکی از دوستان ارجمند بنده که سالها پیش تا حدودی به دسته دوم گرایش داشت بتدریج که بیشتر به مطالعه آثار ادبی فارسی پرداخت با ذوق و قریحه‌یی که دارد به انشایی دست یافت خوب و مطبوع چندان که نوشته‌های سالهای اخیر او لطف و جلوه‌یی بارز یافته است و ترجمه‌یی به قلم وی که یکی دو سال پیش انتشار یافت بخصوص از این حیث مورد تحسین بسیاری از خوانندگان واقع شد.

اگر قرار شود زبان فارسی فقط از سلیقه دسته دوم پیروی کند و به تعبیرات رایج امروز اکتفا نماید چون خود را از میراث واژگانی دیرین محروم می‌سازد از توانایش خواهد کاست و بالندگی خود را برای ادای مفاهیم و معانی جدید نیز تا حدی زیاد از دست خواهد داد. بعلاوه چون از بسیاری پیوندها که با آثار و فرهنگ گذشته تواند داشت خواهد گسست روز بروز آثار گراندقدر پیشین برای فارسی‌زبانان امروز نامفهوم‌تر و بیگانه‌تر خواهد شد. هر چند حالت اخیر در بسیاری از جوامع پیشرفته امروز نیز بروز کرده است اما اگر نتیجه آن شود که فرزندان ما با آثار فردوسی و بیهقی و عنصرالمعالی و سعدی و مولوی و حافظ و دیگران به همان حد بیگانه باشند که با آثار ادبی مردم پرتغال، در آن صورت باید در معنی ایرانی با فرهنگ تجدیدنظر کرد. گویی برخورداری از زبان و ادب دیرین و به‌گزینی و حسن اقتباس از آن به مشام این دسته از هموطنان بوی کهنگی می‌دهد و احياناً موجب نقص و عیب است!

یک نوع زیاده روی یا تنگ مشربی دیگر در کاربرد واژه‌های فارسی و عربی است. برخی از اشخاص تا بتوانند از به قلم آوردن هر نوع کلمه و اصطلاح عربی - هر چند قرن‌ها به کار رفته و رایج شده باشد و واژه‌ی فارسی و مأنوس به جای آن یافت نشود - خودداری می‌ورزند. مثلاً ترجیح می‌دهند «سفر» به هر صورت، انحراف از قاعده، حتی اصطلاحاتی مانند «اخوانیات، ارسال مثل» را نگویند و نویسند و بجای آنها «کوچ» به هر رخساره، کج شدن از راستا، نوشته‌های برادرانه، فرستادن مثل در سخن» را به کار برند. بعضی دیگر گویی گاه از یاد می‌برند کلماتی مانند «تطفل، متعفل، اندکاک، رفع اسقام، اجترأ» و امثال آن دور از ذهن و انس مردم امروز است و بیشتر خوانندگان مقصود آنان را درک نمی‌کنند.

این شیوه‌ها که یاد شد نمودار نوعی افراط و تفریط است و جای تأسف است که نظیر این حالتها در گفتار و نوشته و آراء ما دیده می‌شود. تا آن جا که به نثر فارسی مربوط است به نظر بنده راه درست در اعتدال و میانه روی است: نه در اسلوب گذشته فرورفتن و خود را باختن و به شیوه چند قرن پیش سخن راندن و زبان قلم را از پویایی و زندگی بازداشتن، نه با تسلیم به هر سلیقه ناموزون کاربردهای ناهنجار و تازه درآمد را ترویج کردن. به عبارت دیگر هم بهره‌گیر هوشیارانه از گنجینه واژگان زبان فارسی لازم است، هم توجه به زبان زنده و رایج مردم، منتهی حسن ترکیب این دو جنبه با یکدیگر بطوری که هیچ ناهم‌آهنگی در آن دیده نشود کاری است ظریف که علاوه بر مدد ذوق و قریحه، حاصل مطالعه آگاهانه همراه با نکته‌آموزی در آثار خوب قدیم و جدید است و اُنس با روح زبان

فارسی و همدمی و همگامی با موازین آن. همان طور که رسیدن به مرحله اعتدال در هر کار مستلزم تجربه‌ها و روبرو شدن با اوج و فرودها و پختگی و ژرف بینی و از نظر گاه‌های مختلف نگریستن است، در نویسندگی و بیان مطلب نیز آموختن درست و حصول آگاهی و زدودگی ذوق و سلیقه و رعایت اقتضای مقام، اعتدالی در انشاء پدید می‌آورد به دور از هر نوع افراط و تفریط.

گمان می‌کنم هر فرد سخن‌شناس و منصفی قبول داشته باشد که نقص در طبیعت زبان فارسی نیست بلکه کوتاهی از ماست. مگر نه آن که گروهی بسیار از نویسندگان ایران از دیر زمان تا امروز توانسته‌اند با همین زبان به طرز شیوا و گیرا در زمینه‌های مختلف ادای مقصود کنند، از جمله در آثاری نظیر تاریخ بیهقی، اسرارالتوحید، قابوس نامه، سیاست نامه، کیمیای سعادت، سَمَك عیار، تذکره الاولیاء، گلستان سعدی، اخلاق الاشراف، رساله دلگشا، منشآت قائم مقام ... و یا از معاصران مانند یوسف اعتصام الملک، دوستعلی خان معیرالممالک، محمدعلی فروغی، سعید نفیسی، عبدالله مستوفی، دکتر لطفعلی صورتگر، دکتر علی اکبر فیاض، عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی، دکتر محمود صناعتی، محمد محیط طباطبائی، دکتر پرویز خانلری، دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، دکتر عبدالحسین زرین کوب، دکتر محمود عنایت، و بسیاری دیگر. در این بحث به نثر داستانی و داستان نویسان کاری نداریم.

اما این که برای آموختن زبان فارسی در خانه و مدرسه و دانشگاه و نیز از راه مطبوعات و رادیو و تلویزیون چه مسائلی وجود دارد موضوعی است دیگر و محتاج فرصتی بیشتر.

این نکته را نیز بار دیگر در این جا به قلم می‌آورم که بنده زبان فارسی را در قرن اخیر بخصوص در نثر رو به پیشرفت و در حال تلاش و طراوت و تحول و حرکت می‌بینم و احراز توانایی بیشتری برای ادای مفاهیم تازه‌تر، و آنچه بعرض رساندم بمنظور نوعی آگاهانندن است نه انکار پیشرفتهایی که حاصل شده است.